

روایت دو زن از کوچ دو روشنفکر: غروب جلال و وداع با سارتر

ابراهیم سلیمی کوچی*

استادیار ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

فاطمه سکوت جهرمی**

دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز،

تبریز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱۸، تاریخ تصویب: ۹۲/۱۲/۲۰)

چکیده

نوشتار حاضر با تکیه بر بایسته‌های نظری ادبیات تطبیقی، به بررسی غروب جلال اثر سیمین دانشور و وداع با سارتر اثر سیمون دوبوار می‌پردازد. این دو نویسنده زن، در غروب جلال و وداع با سارتر، به بازنمایی واپسین روزهای زندگی جلال آل‌احمد و ژان پل سارتر پرداخته‌اند. ما با مقایسه مضامین همپوند و متناظر این دو اثر، به کندوکاو تلقی دوبوار از سارتر و همچنین تصویر آرایه شده توسط سیمین دانشور از شخصیت و آثار آل‌احمد پرداخته‌ایم. مطالعه تطبیقی تصورات و دریافت‌های دوبوار و دانشور از آراء و آثار این دو مرد، همسویی و همنوایی آنان در جهت‌گیری‌ها و قضاوت‌هایشان نسبت به این دو مرد را بیش از پیش آشکار می‌کند. از میان این وجوه مشترک، می‌توان به تصویر متناظر و تاحدودی همسان که دوبوار و دانشور از سارتر و آل‌احمد به عنوان دو نویسنده و روشنفکر نواندیش، اجتماعی، استعمارستیز، صادق و مردمی آرایه می‌دهند، اشاره کرد.

واژه‌های کلیدی: سیمین دانشور، سیمون دوبوار، غروب جلال، وداع با سارتر، ادبیات تطبیقی.

* تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۴۲۶۹، دورنگار: ۰۳۱۱-۶۶۸۷۳۹۱، E-mail: ebsalimi@fgn.ui.ac.ir

** تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۴۲۶۹، دورنگار: ۰۳۱۱-۶۶۸۷۳۹۱، E-mail: fatemeh.sokut@yahoo.com

مقدمه

امروزه ادبیات تطبیقی *La littérature comparée* از گستره‌های مقبول و کارآمد مطالعات فرهنگی به شمار می‌رود. نگرش‌های تطبیقی مجال بهتری از شناخت خویش و دیگری فراهم می‌آورند. ادبیات تطبیقی را می‌توان شیوه‌ای قیاسی تعریف کرد که در آن تطبیقگر به وصف، ارزیابی و مقایسه بن‌مایه‌های همپيوند و شیوه‌های بیان آن‌ها در متون ادبی جوامع و فرهنگ‌های مختلف می‌پردازد. یکی از رویکردهای شاخص در گستره ادبیات تطبیقی، رویکرد مضمونی است که با مطالعه و مقایسه موضوع‌های متناظر و مضامین مشترک بین آثار نویسندگان، وجوه همپيوند آثار آنان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در واقع، ادبیات تطبیقی فراتر از مرزبندی‌های زبانی و جغرافیایی، مطالعه هم‌نهشتی‌ها و هم‌نمایی‌های دغدغه‌ها و اندیشه‌های بشری و نیز بررسی همانندی‌ها و تفارقات‌های آراء نویسندگان در برداشت‌هایشان از انسان و هستی را فراهم می‌کند.

سیمین دانشور در کتابی به نام *غروب جلال*، به بهانه توصیف روزهای پس از «حادثه کوچ» این نویسنده، توصیفی مبسوط از شخصیت آل‌احمد ارائه می‌کند و سیمون دوبوار *Simone de Beauvoir* با رویکردی مشابه در کتابی به نام *وداع با سارتر La cérémonie des adieux* به روایت واپسین روزهای زندگی ژان‌پل سارتر *Jean-Paul Sartre* نویسنده و فیلسوف سرشناس فرانسوی می‌پردازد. ویژگی شاخص این دو کتاب، توصیف و بازنمایی چهره پنهان و مسایل ناگفته زندگی و آثار این دو مرد از خلال نگاه دو نویسنده زن است.

در این مقاله در نظر داریم تا با خوانش تطبیقی *غروب جلال* و *وداع با سارتر*، طرز تلقی و نگاه دانشور و دوبوار را نسبت به این دو نویسنده مرد بیابیم و در جهت یافتن پاسخ به این پرسش برآیم که نگاه این دو نویسنده زن که متعلق به خاستگاه‌های متفاوت جغرافیایی - فرهنگی‌اند، در باب دو همدم خویش واجد چه هم‌نهشتی‌هایی است؟ به عبارت دیگر، این دو نویسنده زن، چه گزارشی از فراز و فرود زندگی، اندیشه‌ها و آثار این دو مرد ارائه می‌دهند و این تصویر بازنمایی شده چه نقاط متناظر، متشابه و گاهگاهی متفاوت دارند؟

بحث و بررسی

۱- دو زن نویسنده، دو کتاب یادنامه‌ای، دو مرد

سیمین دانشور (۱۳۹۰-۱۳۰۰) و سیمون دوبوار (۱۹۸۶-۱۹۰۸) از نویسنده‌های به نام و هم‌دوره در ایران و فرانسه‌اند که همراه بودن یکی با جلال آل‌احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲) و دیگری با

ژان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) در تاریخ ادبیات دو کشور همواره مورد توجه قرار گرفته است. دانشور نخست مجموعه‌ای داستان کوتاه می‌نویسد که تحت عنوان *آتش خاموش* (۱۳۲۷) منتشر می‌شود. او با این کتاب به عنوان اولین داستان‌نویس زن ایرانی معرفی می‌شود. سپس مجموعه داستانی به نام *شهری چون بهشت* (۱۳۴۰) را می‌نویسد که در آن به مسائل زنان و دغدغه‌های آنان می‌پردازد. دانشور در سال ۱۳۵۹ مجموعه داستان به کی سلام کنیم؟ را منتشر می‌کند و با انتشار *سووشون* (۱۳۴۸) به طور جدی وارد عرصه رمان‌نویسی می‌شود. این رمان که شرح پاره‌ای از وقایع و حوادث دهه بیست شمسی است، رفته‌رفته از مضامین صرف تاریخی این دوره از تاریخ معاصر ایران فراتر رفته‌است. علاوه بر این‌ها، او در این سال‌ها در زمینه هنر و زیبایی‌شناسی مقاله می‌نویسد و دیگر فعالیت پیگیر خویش، ترجمه از زبان انگلیسی به فارسی را با جدیت ادامه می‌دهد که می‌توان از بین ترجمه‌های او به ترجمه دشمنان (۱۳۳۲) اثر آنتوان چخوف Anton Chekhov اشاره کرد. سرانجام دانشور در مجموعه‌ای سه‌جلدی به بازنگری وقایع سال‌های انقلاب اسلامی می‌پردازد. جلد نخست رمان او با نام *جزیره سرگردانی* (۱۳۷۲) و جلد دوم با نام *ساریان سرگردان* (۱۳۸۰) منتشر می‌شود اما جلد سوم که عنوان *کوه سرگردان* را دارد، مجال نشر نمی‌یابد (جعفری، ۱۳۸۶، ۲۴-۱۹).

همتای سیمین دانشور، سیمون دوبوار رمان‌نویسی را با کتابی به نام مهمان *L'invitée* (۱۹۴۳) آغاز می‌کند. او در دومین رمان خود، *خون دیگران* *Le sang des autres* (۱۹۴۴) به دغدغه‌های فکری و فلسفی‌اش که ریشه در آگزیستانسیالیسم دارد، می‌پردازد. در سال ۱۹۵۴ رمان ماندران‌ها *Les Mandarins* را می‌نویسد که جایزه ادبی گنکور *Prix Goncourt* را برای او به ارمغان می‌آورد. (پرودی، ۲۰۰۸، ۵۴) در زمینه داستان کوتاه، وانهاده *La femme rompue* (۱۹۶۸) و تصاویر زیبا *Les Belles images* (۱۹۶۷) را می‌نویسد که در آن روند از خود بیگانگی زنان را در جامعه‌های مصرف‌گرا به تصویر می‌کشد. دوبوار در زمینه نمایش‌نامه، دهان‌های بیهوده *Les Bouches inutiles* (۱۹۴۵) را می‌نویسد و سرانجام در مجموعه‌ای پنج‌جلدی *زندگی‌نامه شخصی خود* را می‌نویسد. جلد اول این حسب‌حال نویسی با نام *خاطرات دختری سر به راه* *Mémoire d'une jeune fille rangée* (۱۹۵۸)، جلد دوم با نام *سن پختگی* *La force de l'âge* (۱۹۶۰) و جلد سوم با نام *اقتضای شرایط* *La force des choses* (۱۹۶۳) چاپ می‌شود. در جلد چهارم این مجموعه با عنوان *مرگی آرام* *Une mort très douce* (۱۹۶۴)، دوبوار مرگ مادرش را روایت می‌کند و در جلد پنجم به نام *با ملاحظه تمام جهات* *Tout compte fait* (۱۹۷۲) جمع‌بندی مبسوطی از زندگی و اندیشه‌های خود را ارائه می‌دهد.

در زمینه مقاله‌نویسی، پورهوس و کینثاس Pyrrhus et Cinéas (۱۹۴۴) و اخلاقیات مبهم Pour La une morale de l'ambiguïté (۱۹۴۷) را می‌نگارد و سرانجام با نگارش جنس دوم La deuxième sex (۱۹۴۹) که رساله‌ای تحقیقی در زمینه نقد وضعیت زنان است، از پایه‌گذاران جنبش فمینیسم می‌شود. (دکت، ۱۹۹۱، ۳۹۲) نکته جالب توجه این است که با وجود نگارش پنج جلد کتاب مبسوط درباره زندگی خویش، دوبوار کتاب جداگانه‌ای را به توصیف مناسباتش با سارتر و آخرین فرصت‌هایی را که با او به سر برده است، اختصاص می‌دهد.

به هر روی، این دو نویسنده زن پس از مرگ آل‌احمد و سارتر به نوشتن کتاب‌هایی درباره این دو مرد می‌پردازند که با عناوین *غروب جلال* (۱۳۶۱) و *وداع با سارتر* (۱۹۸۱) منتشر می‌شود. در طول این دو اثر، دانشور و دوبوار با تکیه بر شناخت عمیق، همه جانبه و چهره به چهره‌ای که از همراهان خود به دست آورده‌اند، زندگی، آثار و شخصیت این دو مرد را به خوبی توصیف و تحلیل می‌کنند.

کتاب *غروب جلال* در دو بخش نوشته شده است. در بخش اول شوهرم *جلال* (۱۳۴۰) که قبل از مرگ آل‌احمد نگاشته شده، دانشور از منظر خود، زندگی شخصی، سیاسی و اجتماعی آل‌احمد را روایت می‌کند. او همچنین با نگاهی عینی و تا حد ممکن بی‌طرف، به بررسی دغدغه‌های فکری آل‌احمد می‌پردازد و ویژگی‌های اخلاقی او را با زبانی عاطفی توصیف می‌کند. در بخش دوم *غروب جلال* (۱۳۶۱) که با فاصله زمانی قریب به بیست و یک سال بعد در ادامه بخش اول آمده، به روایت خاطره‌وار روز وفات آل‌احمد و وقایع آن‌روز می‌پردازد که عنوان کتاب نیز وام‌گرفته از همین بخش است. کتاب *وداع با سارتر* نیز بر پایه روایت زندگی ژان پل سارتر نوشته شده است. این کتاب نیز متشکل از دو بخش است. بخش اول گزارش زندگی سارتر از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ را دربردارد که برگرفته از دفتر خاطرات روزانه سیمون دوبوار است. او در این بخش به روایت فعالیت‌های سارتر و واکنش‌های او نسبت به رویدادهای اجتماعی - سیاسی این دهه می‌پردازد و آن‌ها را با رعایت توالی زمانی‌شان نقل می‌کند. بخش دوم شامل گفتگوهایی میان دوبوار و سارتر است که در تابستان و پاییز ۱۹۷۴ صورت گرفته است. این بخش دربردارنده پرسش‌های دوبوار از سارتر است که بر اساس موضوع، طبقه‌بندی شده و ریخت مصاحبه به خود گرفته است. این گفت‌وگوها درباره کودکی سارتر، نسبت او با ادبیات و فلسفه، گرایش‌های سیاسی و نیز ابعاد متفاوت و حتی پنهان شخصیت پیچیده اوست.

باری، موضوع محوری هر دو کتاب، توصیف پست و بلند زندگی فردی و اجتماعی

آل‌احمد و سارتر است. در این دو اثر، دانشور و دوبوار «نگرنده» Observer آل‌احمد و سارتر می‌شوند و دریافت‌ها و تلقی‌های خود را از ویژگی‌های عملکردها و کنش‌های شخصی و اجتماعی این دو مرد بیان می‌کنند. در واقع این دو نویسنده زن، گاه در مقام ادیب و گاهی در مقام همدم قرار می‌گیرند و از همین هم‌کنشی و نگاه پرجذبه و در عین حال عینی‌است که سیمای جامعی از «نگریسته» Observed به دست می‌دهند. به دیگر سخن، در هر دو اثر، شاهد آنیم که دیدگاه تحلیل‌گرایانه و واکاوانه هر یک از این دو نویسنده زن از یک‌سو و نگاه شخصی، جذبه‌ای و عاطفی‌شان از سوی دیگر، شاکله محتوایی بسیاری از بخش‌های این دو متن را رقم می‌زند.

توجه دانشور و دوبوار به فعالیت‌های ادبی، سیاسی و اجتماعی این دو نویسنده، توضیح روابط اجتماعی یا به تعبیر دیگر رابطه آن‌ها با «دیگری»، نقل موفقیت‌ها و سرخوردگی‌هایشان، توصیف ویژگی‌های شخصیتی و توجه موشکافانه به کوچکترین عادات و رویدادهای زندگی‌شان، از دیگر ویژگی‌های مشترک این دو اثر است.

۲. تصویر دو نویسنده روشنفکر از خلال روایت دو زن

۲-۱. جلال نویسنده از نگاه سیمین دانشور

دانشور وصف همسرش جلال را با وجه نویسندگی او آغاز می‌کند و درونمایه‌ها و سبک و سیاق آثار آل‌احمد را نسخه مکتوبی از شخصیت خود او می‌داند. بدین معنا که به عقیده سیمین، تنش‌های موجود در داستان‌های آل‌احمد و پریشانی همیشگی شخصیت‌های اصلی داستان‌های او، بازتاب تمام‌نمای ویژگی‌های شخصیتی خود اوست. دانشور تنها از یک وجه اختلاف میان جلال و نوشته‌هایش سخن به میان می‌آورد و آن را شاعرانگی آل‌احمد می‌بیند که در کشاکش خشونت و تلخی آثارش، آنچنان که باید مجال بروز نمی‌یابد: (دانشور، ۱۳۷۱، ۱۸-۱۹) «من که زن جلال آل‌احمد هستم، [...] او را به عنوان مردی که نویسنده است می‌شناسم. [...] جلال خیلی شبیه نوشته‌هایش است، یعنی سبک جلال خود اوست.» (همان ۵)

سیمین، جلال را به طور کلی نویسنده‌ای با مسلکی واقع‌پرداز و سبک و سیاقی تجربه‌گرا معرفی می‌کند که زیاده عمیق می‌شود تا زوایای حقایق کتمان‌شده را کشف و آن‌ها را در کتاب‌هایش بیان کند. از همین روست که او رنج سفر به کوره‌راه‌ها را به جان می‌خرد تا از این راه بتواند وقایع و واقعیات روزانه، اما ناگفته مناطق محروم را در داستان، رساله و گزارش‌هایش بنویسد. (همان ۲۹) بدین‌گونه بن‌مایه بسیاری از آثار او شرح مشکلات و

وقایعی است که در روستاهای دورافتاده ایران زندگی انسان‌های گمنام را تهدید می‌کند. از همین روست که شخصیت‌های داستان‌هایش را همیشه از میان مردم عادی انتخاب می‌کند و برای یاری رساندن و آگاهی بخشیدن به آن‌ها گام برمی‌دارد: «مواد خام نوشته‌هایش مردم‌اند» (همان ۹).

به زعم سیمین، جلال در اغلب آثارش «ادبیات تجربی» را به‌کار گرفته است: گرایشی ادبی که در آن برای یافتن حقیقت، نویسنده از نزدیک به بررسی واقعیات و بازنگری آن‌ها می‌پردازد و دستاورد این جستجو را در آثار خود بازمی‌آفریند. از این روست که سیمین، جلال را چون همینگوی Ernest Hemingway (۱۸۹۹-۱۹۶۱) از پیروان این مکتب ادبی می‌داند. مکتبی که نویسنده را محقق‌ی خستگی‌ناپذیر و پرسشگر می‌داند که قادر است به یاری حواس و نگاه دقیق خود دیده‌ها و تجربه‌هایش را بنویسد و خواننده را به شناخت و بازشناخت آن‌ها دعوت کند: «مدت‌ها بود ادبیات تجربی نظرش [جلال] را جلب کرده بود، اما مگر آثار خودش در حقیقت غیر از ادبیات تجربی بود؟ [...] نقش همینگوی را به عنوان پیشکسوت در این رهگذر، نمی‌توان فراموش کرد و جلال از آغاز همین کار را کرده بود.» (همان ۳۰-۲۹)

به علاوه، سیمین، جلال را قبل از هر چیز نویسنده‌ای متعهد می‌خواند که برای «بیان یک تعهد اجتماعی و مسئولیت‌زا» نوشتن را بهترین وسیله بیان می‌داند. (صافی، ۱۳۶۴، ۱۷) رفته‌رفته ادبیات به معنای دقیق کلمه برای آل‌احمد به ساحتی جدی برای قلم‌فرسایی تبدیل می‌شود. او جامعه را به شیوه‌ای استقرایی در متن آثار تحلیل می‌کند و کژی‌ها و کمبودهایش را یادآور می‌شود تا از این طریق بتواند راه‌حلی برای جبران کمبودها بیابد و ناآگاهی، غفلت و بی‌اعتنائی به مسائل را از زندگی انسان‌ها بزدايد. اما این تعهد برگزیده، راه ناهمواری‌ست که دشواری‌های بسیاری را برای نویسنده متعهد رقم می‌زند و همواره استقامت و تلاش دوچندان او را می‌طلبد. به همین دلیل دانشور تکاپوهای جلال را در نوشتن و خدمات فرهنگی‌اش به گونه‌ای از خودگذشتگی تعبیر می‌کند: «جلال قلم زنی بود متعهد و مردی بانضباط تا سرحد فداکردن خودش.» (دانشور، ۱۳۷۱، ۲۳)

البته گاهی این فداکاری با «ریاضت‌کشی» برابر می‌شود و روشنفکر متعهدی همچون آل‌احمد را به خستگی و وادادگی می‌کشاند: «جلال خوب می‌بیند، خوب هم نشان می‌دهد، سر نترسی هم دارد، اما با هر نفس حقی که می‌زند، خودش را پیرتر می‌کند.» (همان ۷) به هر حال جلال لحظه‌ای از جستجو، کشف و بازنمایی واقعیت غافل نمی‌شود. دانشور حتی خستگی‌ناپذیر بودن او را در کارهایش نه از قوای جسمانی، بلکه از عزم او در تلاش پیگیر

برای جست‌وجوی «واقعیت» می‌بیند.

۲-۲. سارتر که می‌نوشت از نگاه سیمون دوبوار

سیمون دوبوار سارتر را به عنوان نویسنده‌ای می‌شناسد و می‌شناساند که آثار ادبی‌اش رابطه عمیقی با فلسفه دارند. فلسفه‌ای که نزد سارتر با بازاندیشی در آثار هانری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱) آغاز شده و سرانجام به بنیاد اصلی نوشته‌های او تبدیل می‌شود. دوبوار، سارتر را نویسنده‌ای فیلسوف می‌پندارد که برای بیان بسیاری از آراء و عقاید خود، ادبیات را انتخاب می‌کند و در واقع نگارش نزد او زمینه‌ای برای بروز و ظهور افکار فلسفی و معرفت‌شناختی‌اش می‌شود. بدین معنا که ریخت ادبی، این امکان را به سارتر می‌دهد تا زیربنای انگاره‌های فکری‌اش را بهتر ابراز کند و حتی بسیاری از ایده‌های فلسفی خود را در گرماگرم نوشتن پرورش دهد و به دریافت بهتری از آن‌ها برسد. سارتر در بیشتر آثار ادبی خود همچون رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و نیز در رساله‌ها و نقدهای ادبی خود، همواره به دنبال اثبات، گسترش و تکمیل فلسفه اگزیستانسیالیسم است. او همواره در پی این بوده است که مفاهیم فلسفه اگزیستانسیالیسم را با در نظر گرفتن جنبه‌های انسانی و اجتماعی آن در قالب افکار و کنش‌های شخصیت‌های داستانی به مردم بشناساند. از این‌رو فلسفه، مایه وحدت آثار او می‌شود و به نظر سیمون از همین رهگذر است که او توانسته پاره‌ای از حقیقت دنیا را کشف کند، آن را به خواننده بشناساند و این‌گونه در شکل‌گیری تحولات تاریخ تفکر و آینده حیات بشری نقش مهمی داشته باشد (دوبوار، ۱۹۸۱، ۱۹۸-۱۹۷).

به عقیده سیمون دوبوار، سارتر نقش اصلی نویسنده و عمده‌ترین وظیفه او را تلاش برای شناخت سرسختی‌ها و نابسامانی‌های جهان و به دنبال آن اعلام انزجار از آن‌ها می‌داند. (همان ۵۳۲) سارتر نویسنده از خلال کاوش برای نوشتن با رنج بی‌پایان هستی آشنا می‌شود و از این تجربه گزارشی غمگانه و تلخ در آثار خود ارائه می‌دهد. این شناخت، تغییراتی را در برداشت‌ها و دریافت‌های او از دنیا به وجود می‌آورد که سرانجام سازگاری او با جهان و پیامد آن امکان اعتماد او به مکاتب و ایدئولوژی‌های موجود را متزلزل می‌سازد. با این حال سارتر از جستجوی راه‌حلی هرچند گذرا و موقت برای برون‌رفت انسان از نابسامانی‌ها دست نمی‌کشد (باتلر، ۲۰۰۳، ۷۲). از این‌روست که سیمون در همه حال نوعی «زیباشناسی مخالفت» نزد سارتر می‌یابد. نوعی زیباشناختی که بر مخالفت انسان با جهان خصمانه و نفرت‌انگیز تأکید دارد. این تلقی هستی‌شناختی در آثار ادبی سارتر و همچنین در افکار فلسفی و جامعه‌شناسانه

و جهت‌گیری‌های عملی او، بارها و بارها متبلور می‌شود (دوبوار، ۱۳۸۹، ۳۸۳). از این‌رو به عقیده سیمون، ادبیات سارتر ادبیاتی نظریه‌پردازانه است که با مفاهیمی فلسفی، همچون «عملگرایی» و «تعهد» درهم‌آمیزی انکارناپذیر دارد. سیمون، تمایل سارتر به نوشتن و تلقی او از ادبیات را به عنوان ظرف و خاستگاه بیان ایده‌ها، معلول فلسفه‌تعهدگرایی او می‌داند، چرا که سارتر با این‌گزینهش «در رویدادهای این جهان شرکت می‌کند»، در میدان روشنگری قدم می‌گذارد و با سرسختی در راه خود پیش می‌رود (احمدی، ۱۳۸۴، ۱۷). در واقع او نوشتن را «انتخاب بنیادی» سارتر می‌خواند و تعهدگرایی را ارزش شاخص ادبیات او می‌داند (دوبوار، ۱۳۸۹، ۳۵۲): «ادبیات شما [در خطاب به سارتر] راهی برای معنا کردن خود یافت: ادبیات متعهد.» (دوبوار، ۱۹۸۱، ۵۱۱)

همچنین سیمون بر این باور است که سارتر در فعالیت‌های نقادانه خود نیز همواره در جستجوی تکاپوها و طرح‌هایی با مبناهای ادبی-فلسفی است. کتاب‌های چندجلدی او نظیر نقد خرد دیالکتیکی *Critique de la raison dialectique* و یا فلوربر، *احمق خانواده L'Idiot de la famille* از آن جمله‌اند. البته سارتر به هنگام نگارش این آثار «به نحوی عصبی و بیمارگونه» به جدال با زمان می‌رود تا بر آن پیروز شود و کار را به اتمام برساند، گفتنی است که آثار ناتمام بسیاری از او بجای مانده است. سیمون علت ناتمام ماندن آثار او را چنین برمی‌شمارد که او طی یک پروژه نگارشی گاهی با مطالب فلسفی و یا مسایل اجتماعی روزآمدی روبه‌رو می‌شود که از نظر او در زمان حال اهمیت بیشتری دارند. به همین دلیل او هنوز از موضوعات نخستین فارغ نشده، به پروژه جدید دیگری می‌پردازد که آن نیز به احتمال به نوبه خود ناتمام خواهد ماند (دوبوار، ۱۳۸۹، ۴۳۳-۴۳۲).

به هر روی، سارتر حتی با کهولت سن و در شرایط سخت بیماری، همه‌توان خود را وقف پرداختن به فعالیت‌های فکری و ادبی‌اش می‌کند. سیمون بارها این سؤال را از خود می‌پرسد که آیا سارتر خستگی کار را احساس می‌کند یا نه؟ «در او منبعی سرشار از سلامت جسمانی و اخلاقی وجود داشت که توانست تا آخرین ساعات و در برابر تمام آسیب‌های بیماری مقاومت کند» (دوبوار، ۱۹۸۱، ۵۶). در نهایت از منظر سیمون، ادبیات و فلسفه سارتر، انتخاب‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او برای جستجوی برون‌رفت از بن‌بست‌ها به کمک اندیشه‌های کانتی است. اندیشه‌هایی با این مضمون که: «من موظفم، پس می‌توانم» (همان، ۲۱۷).

۳. تلقی همپیوند دو روشنفکر از انسان معاصر

در غروب جلال و وداع با سارتر، دانشور و دوبوار این موضوع را مطرح می‌کنند که جلال و سارتر هر یک به نوبه خود درباره امکان تلقی جدیدی از انسان در قرن بیستم هم‌سخن‌اند و این‌که هر دو در کارکردهای جدید و روزآمد روشنفکران معاصر، در مقایسه با روشنفکران گذشته، هم‌عقیده‌اند. از دیدگاه این دو زن، جلال و سارتر هر یک به روش خود به جهان‌بینی نوینی روی آورده‌اند که در آن آدمی مسئولیت‌ها و تکالیف دیگرگونی را نسبت به بشر پیشین به‌عهده می‌گیرد و از حقوق متفاوتی برخوردار می‌شود. زیرا طبق آنچه که آثار ادبی و تاریخی نشان می‌دهد قبل از سده نوزدهم، انسان با توجه به برداشت خود از فلسفه‌های جبرگرا «تماشاگر نبرد یزدان و اهریمن» بوده و به خود حق تقریباً هیچ «تقلاً یا اعتراضی» را نداده است. اما در قرن نوزدهم متفکرانی نظیر هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) پایه‌های این الگو از انسان منفعل و تسلیم‌شده را متزلزل ساخته و نقش روشنفکر را داشتن نگاهی انتقادی و تحلیلی به قاطعیت زمانه می‌دانند (رحیمی ۱۷-۱۲). از آن پس در قرن بیستم، شناخت دیگرگونه از انسان، مسئولیت روشنفکر را برای القای احساس «محق بودن» به جای «مکلف بودن» دشوارتر و پیچیده‌تر از پیش می‌سازد.

۳-۱. جلال در مقام روشنفکر از نگاه سیمین دانشور

سیمین از شجاعت جلال در مقام روشنفکر سخن‌های بسیار می‌گوید. از نظر دانشور، جلال هرگز در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی خاموش ننشسته و در سیاست، تزویر سیاسیون را بر نتابیده است. دانشور منش راستین جلال را در این راه می‌ستاید چرا که او هیچ‌گاه عقاید خود را با جاه و مقام معاوضه نکرده است: «اما جلال، این آخوندزاده‌ی پرغرور، مراحل روشنفکری را قدم به قدم پیموده بود و بر شخصیت شجاع و محکم خود تکیه داشت و گول نمی‌خورد» (دانشور، ۱۳۷۱، ۲۲).

افزون بر این، سیمین از «رویکرد فردگرایانه جلال روشنفکر» سخن می‌راند که در زمانه خود با بینشی سرشار از ذکاوت و باریک‌بینی خلاف جریان حاکم گام برمی‌دارد (میرزایی، ۱۳۸۰، ۵۳). بدین معنا که انتخاب‌های عمیقاً شخصی، قابل فهم و خطرپذیر را بر اتخاذ استدلال‌های مصلحتی، سیستماتیک و به ظاهر منطقی دیگران ترجیح می‌دهد. به‌همین دلیل پیش می‌آید که بارها به موضع‌گیری‌های نادرست و یا بی‌طرف روشنفکران می‌تازد تا مسئولیت این گروه را به آن‌ها یادآوری کند و به تبع حس بیداری و آزادی‌طلبی را نزد آنان برانگیزد: «از

مشروطیت به بعد، آزادی از دیدگاه استعمارگران برای ما، آزادی استخراج صدور نفت و منابع دیگر به غرب بود. اما جلال درست بر خلاف چنین آزادی گام بر می داشت» (دانشور، ۱۳۷۱، ۲۲).

از این روست که به زعم سیمین، استقلال طلبی در رأس اندیشه های جلال قرار دارد (میرزایی، ۱۳۸۰، ۱۰۴). سیمین می گوید که به نظر جلال، آزادی برای ایران از راه مبارزه با مارکسیسم استالینی روسیه و همچنین نبرد با امپریالیسم آمریکا و انگلیس حاصل می شود. به همین دلیل جلال در آثارش بی وقفه نتایج دسیسه های استعمار و استثمار را افشا می کند و علت عمده تیره بختی و مشکلات مردم جهان سوم را از نتایج وابستگی به این سه قطب می داند (دانشور، ۱۳۷۱، ۲۲).

۲-۳. سارتر در مقام روشنفکر از نگاه سیمون دوبوار

سیمون دوبوار سارتر را به عنوان روشنفکری پیشرو می شناسد. او بن مایه بسیاری از دغدغه های فکری- فلسفی سارتر را تقابل میان نقش «روشنفکر سنتی» و «روشنفکر نو» می داند (دوبوار، ۱۹۸۱، ۴۲). از دیدگاه سیمون، سارتر موقعیت اجتماعی جدیدی را برای روشنفکر در نظر می گیرد و مهمترین مبنای روشنفکری جدید را آمیختگی با مردم می داند. او سارتر را به عنوان نمونه زبده روشنفکر نو و مردمی می داند: «روشنفکر نو به دنبال ادغام شدن با توده مردم است تا پاره ای از جهان شمولی حقیقت را به پیروزی برساند» (همان ۱۴). بنا به گفته سیمون، ژرف اندیشی سارتر در این زمینه، متأثر از دغدغه همیشگی او برای «فهم واقعی انسان» است. زیرا آدمی در زندگی در موقعیت های بسیاری قرار می گیرد که خود را موظف به تصمیم گیری می بیند. هر انسانی امکاناتی متفاوت از دیگری دارد. هر انسانی با توجه به امکانات خود تصمیمی یگانه اتخاذ می کند و به دنبال آن دست به عملی متفاوت می زند. از این رو شناخت کنش های انسان در موقعیت های متفاوت از دغدغه های اصلی سارتر می شود: «سارتر انسان ها را نه چون مفاهیمی پوچ، بلکه آن ها را مطابق با موقعیت، فرهنگ و زبان شان می فهمید» (همان ۲۶).

سارتر همواره در جستجوی بنیان نهادن فلسفه ای انسان مدار است و برای ترویج آن در دنیای واقعی بی وقفه تلاش می کند. او بر این عقیده است که در این بینش فلسفی، حتی اخلاق نیز بر پشتوانه آزادی و انتخاب استوار خواهد شد (همان ۶۱۷-۶۱۳). دوبوار نخستین برداشت سارتر از آزادی را، «آزادی رواقی» می داند؛ به این معنا که انسان در انتخاب کنش های خود در

موقعیت‌های مختلف آزاد است. هرچند سیمون این مفهوم اولیه آزادی را نزد سارتر بسیار آرمان‌گرا و ناشی از تلقی‌های به غایت خردگرایانه او می‌داند (همان ۴۹۸-۴۹۲) اما به هر روی آن را به عنوان مرحله‌ای مهم از حیات فکری او می‌شناسد. مرحله مهمی در نظام فکری او که سرانجام به ایده «آزادی اجتماعی» ختم می‌شود: «از این زمان [اسارت در زندان‌های نازی] است که شما- سارتر- کوشش کردید بین آزادی درونی‌تان و توقع تحقق آزادی همگانی پیوندی برقرار کنید» (دوبوار، ۱۳۸۹، ۳۵۴).

این چنین است که به عقیده سیمون، سارتر سرانجام از یک نظریه فردگرا، به «یک برداشت متعهد اجتماعی- سیاسی» می‌رسد (همان ۳۴۷). این تلقی متعهدانه نسبت به اجتماع و آزادی در همه فعالیت‌های او تجلی می‌یابد و باعث درهم‌تنیدگی کنش‌های متعدد سارتر می‌شود، به گونه‌ای که نزد او فعالیت‌های سیاسی و ادبی اهمیتی یکسان می‌یابند و جداسازی اقدامات فرهنگی- سیاسی او از یکدیگر ناممکن می‌شود (دوبوار، ۱۹۸۱، ۱۶).

۴. دو روشنفکر در کشاکش تردید

دانشور و دوبوار هر دو بر این عقیده‌اند که آل‌احمد و سارتر همواره سودای رهسپاری در راه‌های نیازموده در سر داشته‌اند. اما دست‌یابی به این آرمان در قرن بیستم که عصر سیطره مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های رنگارنگ است، رسالت روشنفکری و فرهنگی این دو مرد را بیش از پیش دشوار می‌سازد. در روزگار هجوم ایدئولوژی‌ها و بدگمانی همزمان به خردگرایی و تبعیت از احکام و هنجارهای اجتماعی، آل‌احمد و سارتر راه‌حل‌های از پیش تعیین شده مکاتب را به چالش می‌کشند تا محاسن و معایب آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند. در واقع یافتن راهی نو و کارآمد برای بهبود بخشیدن به وضعیت انسان به دغدغه‌ای مشترک نزد آن‌ها تبدیل می‌شود. البته اگرچه آن‌ها در این راه خواسته و ناخواسته گاه به دام ایدئولوژی‌ها می‌افتند و در مسیر فکری‌شان پیوسته دگردیسی‌هایی به وجود می‌آید، اما این تغییرات و دگرگشت‌ها در منظومه فکری آن‌ها، هیچ‌گاه معنای گسست از مفاهیمی نظیر «آزادی»، «مسئولیت» و «تعهد» را به خود نمی‌گیرد. در واقع این تغییر مسیرها نزد این دو روشنفکر به نوعی مؤید گذار از منزلگاه‌های مختلف تحولات فکری آن‌هاست. آن‌ها اگرچه در موقعیت‌های بسیاری دچار تردید می‌شوند، اما از تکاپو برای پاسخ به پرسش‌های موجود باز نمی‌مانند و همواره به واکاوی شرایط عینی و تحلیل واقعیات می‌پردازند.

۱-۴. جلال، «معجون تضادها»

سیمین جلال روشنفکر را «معجون تضادها» می‌داند (دانشور، ۱۳۷۱، ۱۷). از منظر او، جلال همواره در خط مشی فکری خود دچار تردیدهای بسیار می‌شود. او مبنای بسیاری از این تردیدها را نزد جلال، دوگانگی‌های عمیق شخصیت او نظیر «دوگانگی شدید او میان زندگی روحی و جسمی» می‌داند: «جلال میان سیاست و ادب، ایمان و کفر، اعتقاد مطلق و بی‌اعتقادی در جدال است». (همان ۶) او گسست جلال از حزب توده و روی آوردن‌های متعدد او به سیاست و سپس جدایی از آن را بارها یادآور می‌شود. آل‌احمد مدتی در انزوای سیاسی و اجتماعی به سر می‌برد، اما در نهایت برای «زدودن تعفن خراب‌آبادی‌ها» با موضع‌گیری دوباره در مسایل سیاسی-اجتماعی، رسالت روشنفکری خود را از سر می‌گیرد: (دهباشی، ۱۳۶۸، ۳۰۸) «در این همه سال‌ها سیاست بارها او را به‌خود خوانده است، و با آن‌که یکبار بوسیدش و کنارش گذاشت، اما چون سکوت علامت رضاست، هرگز نتوانسته است در برابر عدوان سکوت کند و نادیده انگاردش». (دانشور، ۱۳۷۱، ۷) در واقع آگاهی از مسئولیت روشنفکری، آل‌احمد را به اتخاذ جهت‌گیری‌های گاهی ناخواسته‌ای ترغیب می‌کند که گاهی متناقض‌نما هم به نظر می‌رسند.

افزون بر این، سیمین علت دیگر پیدایش بی‌وقفه تردید نزد جلال را همچون سارتر متأثر از اندیشه‌ورزی و تمایل او به خردگرایی می‌داند. هرچند خردمحوری یقین‌های شکل گرفته او را گاه به آشوب می‌کشد، اما به عقیده دانشور، این تمایل او را از جزم‌اندیشی و داشتن «تفکر زنگار گرفته» مصون می‌دارد. بنا به نظر سیمین، این امر باعث می‌شود که او در راه خود با «دانش و بینش» گام بردارد و مسیرهایی چون دین‌ورزی، مارکسیسم، سوسیالیسم و آگزیستانسیالیسم را همچون منزلگاه‌هایی موقتی پشت سر بنهد تا سرانجام با روشن‌بینی به جوهره «شرافت انسانیت و عدالت» دست یابد (همان ۲۲-۲۱).

۲-۴. سارتر، آمیزه‌ای از تناقض، شیفتگی و بدگمانی

سیمون دوبوار در وداع با سارتر شاخص‌ترین و پایدارترین ویژگی اندیشگی سارتر را اینگونه مطرح می‌کند: «شکستن استخوان‌های سر»؛ تعبیری که او برای توصیف پرسش‌ها و پاسخ‌های سارتر و دگرگشت‌های متعدد عقاید او به‌کار می‌برد. او سارتر را همواره در نبردی علیه اندیشه‌های خویش و افکار زمانه می‌بیند و بر این عقیده است که رویدادهای سیاسی-اجتماعی، همچون اتفاقات ماه مه ۱۹۶۸، همواره عقاید و افکار سارتر را دچار تحول و

دگردیسی می‌کنند (دوبوار، ۱۹۸۱، ۱۳). به علاوه، سیمون از جنگ جهانی دوم یاد می‌کند و دوران جنگ با آلمان‌ها را موقعیتی می‌داند که سارتر از ایده آزادی فردی که همیشه از آن دفاع می‌کرد، به ایده آزادی اجتماعی می‌رسد. زیرا این دوران فشار و بحران جنگ و تاریخ، اندیشه «آزادی فردی» سارتر را به عقب می‌راند و او را به وادی نوینی از اندیشه اجتماعی می‌کشاند. در این تلقی نوین از آزادی، سارتر بر آزادی اجتماعی تکیه می‌کند. بدین معنا که آزادی هر فردی به آزادی دیگران وابسته است. البته دوبوار تکمیل عقیده سارتر درباره مفهوم آزادی را نتیجه کوشش سی ساله او در نگارش کتاب هستی و نیستی *L'Être et le Néant* نیز می‌داند. (دوبوار، ۱۳۸۹، ۳۵۹-۳۵۰) افزون بر این، سیمون بیان می‌کند که با تکیه بر همین عقیده است که سارتر از این پس مدافع توده مردم می‌شود. به همین دلیل در فعالیت‌های سیاسی خود از حقوق طبقه آسیب‌پذیر جامعه، چون طبقه کارگران و حزب پرولتاریا دفاع جانانه‌ای می‌کند و حتی از همین روست که سرانجام «برداشتی ضد استعماری» می‌یابد (همان ۳۸۴) و دفاع از آزادی سرزمین‌های مستعمره و مبارزه با استعمار و استثمار را بالاخره در کارنامه خود جای می‌دهد (همان ۳۶۸).

سیمون، سارتر را در تمام فراز و فرودهای زندگی‌اش نویسنده‌ای فیلسوف می‌شناسد و به او حق می‌دهد که همچون هر روشنفکر دیگری نگرش‌های متفاوت و حتی متناقض سیاسی داشته باشد (همان ۳۷۹). البته او اضافه می‌کند که سارتر در سیاست، همواره خواهان عدالت و آزادی بوده و اگرچه بارها همدلی خود را با احزاب مختلف اعلام کرده، اما هیچ‌گاه عضو سرسپرده یک مسلک سیاسی نشده است (همان ۳۶۳). زیرا برای سارتر که جانبدار آزادی‌ست و در کشاکش‌های اجتماعی و سیاسی همواره «به نفع انسان» جهت‌گیری می‌کند، تبعیت از یک حزب، مانع آزادی عقیده خواهد شد. به همین دلیل سارتر به عضویت قطعی احزاب در نمی‌آید و همیشه به عنوان «فرد سیاسی خارج از سیاست» شناخته می‌شود. (شاتله ۱۹) و البته از همین روست که دگردیسی‌های بسیاری در زمینه سیاسی تجربه می‌کند و این تغییر مسیرها و تصحیح راه‌های پیموده، مسیر پریپچ و خمی از تحول و تکوین نظام فکری او می‌شود که همواره بر حفظ خودانگیختگی او در وادی آگاهی، آزادی و فردیت تأکید داشته است (باتلر، ۱۳۸۲، ۱۳).

بنا به سخن سیمون، سارتر ابتدا در سال ۱۹۴۰-۱۹۴۱ «گروه سوسیالیسم و آزادی» را تشکیل می‌دهد. سپس به این گمان که حزب کمونیست او را به دست‌یابی به سوسیالیسم یاری می‌دهد، به این حزب نزدیک می‌شود. او در طی سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲ بارها به این حزب می‌پیوندد و دوباره از آن جدا می‌شود و در سال‌های آخر زندگی خود از حزب چپ پرولتاریا

دفاع می‌کند (همان ۴۰۴-۳۶۳). سیمون، دلیل عمده حمایت سارتر از این حزب را در برخی از اهداف آن‌ها نظیر «نزدیک کردن سیاست به اخلاق» می‌داند (دوبوار، ۱۹۸۱، ۴۱). در نهایت، دوبوار دگرگشت‌های مکرر سارتر در عرصه سیاست را متأثر از آرمان‌خواهی و رغبت اندیشه او به نزدیک کردن سوسیالیسم به آزادی می‌بیند: «این تمایل شما [سارتر] به پیوند دادن سوسیالیسم با آزادی بود که باعث شد شما بین حزب کمونیست و جمعیت دموکراتیک انقلابی، میان تنهایی و انزوا و بازگشت دوباره به حزب کمونیست و غیره، مدام در نوسان باشید» (دوبوار، ۱۳۸۹، ۴۱۵).

۵. دو روشنفکر در تکاپوی گفتگو با جامعه

۱-۵- جلال و دغدغه معلمی اجتماع

سیمین دانشور بر این باور است که آل‌احمد نویسنده همچون بسیاری از متفکران و نویسندگان دیگر، از شرایط زمانه خویش تأثیر پذیرفته و این مسئله در جهان‌بینی او و شکل‌گیری آثار ادبی‌اش اهمیت بسزایی داشته است. به نظر او قهرمانان نوشته‌های جلال، چون قهرمانان آثار ادبی گذشته، آرمان‌گرایی، دلدادگی یا پهلوانی را به حد افراط یا کمال نمی‌رسانند. از همین روست که مردم عادی جامعه یا خود نویسنده شخصیت‌های اصلی آثار او را تشکیل می‌دهند (دانشور، ۱۳۷۱، ۶).

به زعم سیمین، جلال همواره با قلم به دنبال آفرینش صدایی می‌گردد که انعکاس «اصالت زندگی» باشد و او واقعیت این اصالت را در میان مردم عادی و گمنام سرزمین‌اش جستجو می‌کند. به همین دلیل در زندگی روزمره خود با فرودست‌ترین مردم جامعه نشست و برخاست می‌کند (همان ۱۴) که اغلب همین افراد شخصیت‌های اصلی داستان‌هایش می‌شوند: «بارها شاهد بوده‌ام که در یک قهوه‌خانه دودزده در یک دهکده گمنام، ساعت‌ها پای صحبت یک پیرمرد جلنبر و یا یک جوان خسته و آفتاب خورده و از کار بازگشته نشسته است و از ذهن تار آن‌ها خاطرات یا مخاطرات آن‌ها را با منقاش همدردی و حوصله بیرون کشیده است» (همان ۸).

افزون بر این، شاگردها گروه دیگری‌اند که سیمین جلال را در هم‌کنشی همیشگی و پایدار با آن‌ها می‌بیند. او جایگاه جلال را در مقام معلم به‌تصویر یک «مددکار اجتماعی»، «درخت سایه‌گستر» و «یک باغبان» تشبیه می‌کند. دانشور رفتار محبت‌آمیز و به دور از حسد جلال را عامل اصلی این نگرش و گرایش شاگردان جوان به سوی او می‌داند: «اگر درخت

سایه‌گستری باشد چرا عده‌ای که همه‌جا سایه‌های توان‌بخش ازشان دریغ شده‌است، به این سایه پناه نبرند؟» (همان ۱۴)

دانشور بارها از جایگاه معلمی جلال در اجتماع یاد می‌کند و درباره‌ی فراز و نشیب‌ها و خون دل خوردن‌های او در حرفه‌ی معلمی سخنان فراوان می‌گوید. بنا به سخن دانشور، مسایلی نظیر منع‌های پی در پی آل‌احمد از تدریس، هر چند او را مدتی منزوی می‌کند، اما هرگز نمی‌تواند جایگاه واقعی معلمی جلال را تقلیل بدهد و اندکی از روشنگری و یاری‌رسانی او کم کند.

۲-۵. سارتر؛ روشنفکر متجدد یا مردمی؟

به نظر سیمون، سارتر نیز همواره بینش و منشی اجتماعی‌نگر دارد و همیشه در سفرها به جای بازدید از موزه‌ها، ترجیح می‌دهد مناطق خاصی از شهر چون «محلّه بیکاران در لندن» را ببیند (دوبوار، ۱۳۸۹، ۳۸۷) تا با نگاه خود و از نزدیک به واقعیات ناگفته‌ی جوامع پی ببرد. به علاوه، سیمون درباره‌ی بعد عاطفی ارتباط سارتر با دیگران، از رابطه‌اش با جوانان می‌گوید و از ذهنیت مثبتی که او نسبت به آن‌ها دارد؛ تجلیل می‌کند. سیمون می‌گوید که سارتر گفتگو با جوانان را به هر مطالعه‌ی ترجیح می‌دهد و این به خاطر آن است که نزد آن‌ها، اندیشیدن همواره در جریان است و اندیشه‌هایشان شکل جزمی و کامل به خود نگرفته است (همان ۲۴۰-۲۳۹). در واقع برای سارتر اندیشه‌ی پایان یافته، هر چند کامل به نظر برسد، از طغیان و سرپیچی یا به عبارت دیگر، از زندگی دور مانده است (احمدی، ۱۳۸۴، ۷۷). به نظر سیمون، سارتر تنها با قرار گرفتن در چنین رابطه‌ای است که می‌تواند احساس مفید بودن خویش را محک بزند و تأثیر اندیشه‌ی خود را بر جریان‌های فکری جوانان ببیند (دوبوار، ۱۳۸۹، ۲۴۰).

البته سارتر هربار که شاگردان، مریدوار برای دانستن راه درست، شنیدن پاسخی صحیح و یا برای درد دل کردن به او مراجعه می‌کنند، آزاری ملال‌آور را تجربه می‌کند. چراکه آن‌ها با قضاوت پیشین خود سارتر را در مقام مراد قرار می‌دهند تا او پند و اندرزهای خود را به آن‌ها ارایه کند. به عقیده‌ی سارتر این قاطعیت در شناساندن راه درست در کل در قالب نصیحت بروز می‌کند و کفه‌ی برابری بین انسان‌ها یعنی سخنگو و شنونده را جبراً نامتوازن می‌کند. از این‌رو سارتر از قرار گرفتن در این موقعیت رنج بسیار می‌برد (دوبوار، ۱۹۸۱، ۴۰۱). در واقع برای سارتر، روشن‌گری و آگاهی بخشیدن به انسان‌ها با نصیحت کردن آن‌ها در مقام ارباب تفاوتی بسیار دارد.

موضوع دیگری که سیمون مطرح می‌کند و آن را نیز از تناقض‌های شخصیت سارتر می‌داند، این است که سارتر در روابط خود به هنگام یاری رساندن به دیگران مهربان و گشاده‌روست، اما در شرایطی که کسی بخواهد به او یاری برساند نوعی اکراه و مخالفت در او پدید می‌آید: «از طرفی خشکی برخورد و از طرف دیگر گشاده‌رویی شما، تضاد فاحشی را رقم می‌زند» (همان ۲۵۵). این تضاد هنگامی پررنگ‌تر می‌شود که سارتر اجتماع‌گرا که همواره در جستجوی تحول بینش‌های جمعی است، ناگهان سرخورده و واداده به گوشه‌ عزلت پناه می‌برد. دوبار گوشه‌گیری‌های سارتر را بیشتر مربوط به زمانی می‌داند که به نوشتن مشغول است یا به خاطر بیماری در شرایط نامساعدی قرار گرفته و به کمک دیگران نیاز دارد. علیرغم این تصویر که از شخصیت گوشه‌گیر و منزوی سارتر در ساحت زندگی فردی‌اش ارایه شده است، دوبار او را روشنفکری در هم تنیده با اجتماع و آنچه به اجتماع مربوط می‌شود، می‌داند.

نتیجه

ادبیات تطبیقی با تکیه بر وجوه مشترک و همپوند آثار ادبی، امکان مطالعه، تحلیل و تطبیق آثار متعلق به ادبیات جهان را فراهم می‌آورد. این نگرش تطبیقی مرزهای زبانی و جغرافیایی را درمی‌نوردد و به طرز چشمگیری شناخت و درک بهتر و قابل‌اعتمادتری از دیگری را فراهم می‌کند. ما در این نوشتار به مطالعه و واکاوی گزارش‌ها و قضاوت‌های دانشور و دوبار درباره‌ آل‌احمد و سارتر پرداختیم و توانستیم به وجوه مشترک نگاه دو زن به دغدغه‌های مشترک و هم‌نوی دو نویسنده و روشنفکر تأثیرگذار در قرن بیستم دست یابیم. آنچه‌آنکه از نگاه دوبار و دانشور نظاره‌گر شدیم، سارتر و آل‌احمد با تکیه بر مفاهیمی نظیر آزادی، تعهد و احساس مسئولیت در نویسندگی به عنوان روشنفکرانی نوگرا، اجتماعی، استعمارستیز و مردمی مطرح می‌شوند. آن‌ها با برقراری ارتباط نزدیک و صادقانه با افراد عادی جامعه به رسالت تعهدگراانه خود جامه عمل می‌پوشانند و با نگرش‌های اجتماعی - سیاسی خود همواره در جستجوی یافتن راه‌های برون‌رفت از نابسامانی‌ها و انسدادهای موجودند که البته در این راه با تردیدهای پیاپی روبه‌رو می‌شوند.

از آنجا که ما درصدد کاوش در چگونگی تلقی همتای ایرانی دوبار از همدم خویش برآمده بودیم، دیدیم که در جهت‌گیری دانشور نسبت به فعالیت‌ها و دغدغه‌های آل‌احمد، همچون جهت‌گیری دوبار نسبت به سارتر، عینیت‌گرایی تحلیل‌محور و ذهنیت‌گرایی عاطفه‌محور در نوشتار آن‌ها به هم آمیخته است. دانشور در بعد عینیت‌گرایی، همچون دوبار،

عقایدی را عنوان می‌کند که از بینش نقادانه او نسبت به شخصیت آل‌احمد، جامعه آن روز ایران و تحولات جهانی و همچنین از دانش او در زمینه ادب، هنر و فلسفه ناشی می‌شود. هرچند در هر دو اثر نگاه انسانی و مهرآمیز این دو زن به آل‌احمد و سارتر به انگاره‌ها و قضاوت‌های عاطفی هم می‌انجامد، اما در هر دو اثر دریافت‌ها و برداشت‌های این دو زن نویسنده به انگاره‌های عینی و بی‌طرفانه نیز کشیده شده و در طول نوشتارشان حضوری دائمی می‌یابد.

با مطالعه تصورات یک نویسنده زن از یک روشنفکر مقبول در جامعه غرب و تطبیق آن با تصورات یک زن ایرانی از کلیت شخصیت و آثار یک نویسنده مؤثر در ایران معاصر، به همسو بودن جهت‌گیری آن‌ها نسبت به این دو مرد و به همپوندی بن‌مایه‌ها و مضامین مشترک آثار آن‌ها پی بردیم. آنچه دیدیم، مؤید این است که فراتر از تفاوت فرهنگ‌ها و فارغ از مرزبندی‌های متعدد جغرافیایی و فرهنگی، نگاه هم‌سوی دو زن نویسنده به‌زندگی و آثار دو نویسنده روشنفکر به‌آفرینش آثاری با ساختار و مضامین متناظر، همپیوند و گاهی مشابه انجامیده است.

Bibliography

- Ahmadi, Babak. (1384/2005). *Sartre ke minevesht (Sartre who writes)*. Tehran: Markaz Publications.
- Butler, Judith. (1382/2003). *Jean-Paul Sartre*, Translated by Khashayar Deihimi. Tehran: Nashr-e-Mahi.
- Daneshvar, Simin. (1371/1992). *Ghoroube Jalal (Sundown of Jalal)*. Ghom: Khorram Publications.
- De Beauvoir, Simone. (1389/2010). *Veda ba Sartre (La cérémonie des adieux)*. Translated by Hamed Fouladvand. Tehran: Jami publications.
- . (1981). *La cérémonie des adieux*. (Adieux: A Farewell to Sartre). Paris: Folio.
- Decote, George. (1991). *Itinéraires Littéraires XXesiècle*. (Literary Routes 20th century). Paris: Hatier.
- Dehbashi, Ali. (1368/1989). *Yademan-e- Jalal Al-e-Ahmad (Memorial of Jalal Al-e-Ahmad)*. Directed by MohammadReza Lahouti. Tehran: Cultural Institute of Gostaresh-e- Honar.
- JafariJazi, Masoud. (1386/2007). *Namehaye Simin Daneshvar va Jalal Al-e-Ahmad (The letters of Simin Daneshvar and Jalal Al-e-Ahmad)*. Introduction and Collected by Masoud JafariJazi. Tehran: Niloufar Publications.

Mirzai, Hossein. (1380/2001). *Jalal Ahle Ghalam, Zendegi, Asār va Andishehhaye Jalal Al-e-Ahmad (Jalal Literati, Lifè, oeuvre and Thought of Jalal Al-e-Ahmad)*. Tehran: Soroush Publications.

Safi, Ghasem. (1364/1985) *Ghalamro Andisheye Al-e-Ahmad (Realm of thought)*. Tehran: University of Tehran.

Parodie, Lidia. (2008). *Littérama XXe siècle*. (Litterama XXth century). Paris: CIDEB.